

درباره‌ی طب انقلابی*



این متن یکی از سخن رانی‌های «ارنستو چه گوارا» در تاریخ نوزدهم آگوست ۱۹۶۰ است که در مقابل تعداد انبوهی از میلیشای کوبانی ایراد شده است.

این جشن ساده در میان صدها مراسمی که مردم کوبا روزانه برگزار می‌کنند از آن جهت برای من حائز اهمیت است که آن‌ها آزادی، پیش رفت

*- این مقاله در حدود چهار دهه پیش توسط تعدادی از اعضا یا هواداران «جبهه‌ی ملی» در خارج کشور ترجمه و به چاپ رسید و مجدداً به وسیله‌ی «سازمان چریک‌های فدائی خلق» باز تکثیر شد. از آن جایی که ترجمه‌ی نخست این سخن رانی به فارسی، دارای اشتباهات فاحش و حذفیات زیادی است، به برگردان مجدد آن اقدام کردم.

تمام قوانین انقلابی و پیشروی شان در راه تکمیل استقلال را، جشن می گیرند.

تقریباً همه می دانند که من سال ها پیش حرفه ی خودمان را به عنوان یک پزشک آغاز کردم. زمانی که من به عنوان یک پزشک شروع به کار کردم، [و یا] زمانی که که مشغول تحصیل در رشته ی پزشکی بودم، قسمت عمده ی مفاهیمی که امروز به عنوان یک انقلابی دارا هستم از گنجینه ی ایده و افکار من غایب بودند. من در آن موقع به مانند بقیه ی آدم ها می خواستم موفق به شوم. خیال داشتم که یک دانشمند و محقق معروف در علم پزشکی به شوم؛ رویای یک کار خستگی ناپذیر جهت کشف چیزی که به تواند به انسانیت کمک کند و هم چنین به تواند مرا به موفقیت فردی به رساند را در سر داشتم. [خلاصه کلام] من نیز به مانند همه، محصول و زاده ی محیط خود بودم.

بعد از فارغ التحصیلی، به دلیل شرایط ویژه و شاید هم به خاطر خصوصیاتم، شروع به مسافرت در کشورهای مختلف قاره ی آمریکا نمودم؛ [در جریان این سفرها] به همه ی کشورهای این قاره به جز «هائیتی» و «جمهوری دومینکن» سفر کرده و با آن ها آشنا شدم. به علت موقعیتی که ابتدا به عنوان دانشجو و سپس پزشک دارا بودم، در یک ارتباط تنگاتنگ با فقر، گرسنگی و امراض مردم قرار گرفتم.

ناتوانی برای درمان یک کودک بعلت نداری، بی هوشی ی که در اثر گرسنگی پیوسته و تنبیه بدنی حاصل شده، عواملی هستند که باعث می گردند که یک پدر به تواند از دست دادن پسرش را به عنوان یک حادثه ی بی اهمیت به پذیرد. من در آن زمان تشخیص دادم که چیزهایی

وجود دارند که تقریباً از لحاظ اهمیت برای من به اندازه ی شهرت کسب کردن و معروف شدنم و یا سهم مهم ایفا کردن در علم پزشکی اهمیت دارند: من می خواستم به آن مردم کمک کنم.

به مانند بقیه ی افرادی که محصول محیط خود هستند، من نیز پیوسته می خواستم با تلاش و کوشش فردی ام به مردم کمک کنم. بیشتر، مسافرت طولانی ی را به کشورهای مختلف آمریکای لاتین آغاز کرده بودم. من در آن زمان در «گواتمالا» به سر می بردم، گواتمالای «آرینز»- و شروع به نوشتن یک سری یادداشت های در رابطه با رفتار و سلوکی که یک پزشک انقلابی باید دارا باشد، کردم. هم چنین شروع به بررسی این موضوع نمودم که چه چیزهای برای پزشک انقلابی شدن، مورد نیاز است.

در «گواتمالا»، یورش و تهاجم که به وسیله ی کمپانی «یونایتد فورت» و وزارت امور خارجه آمریکا، «جان فوستر دالس» و عامل مزدورشان «کاستلو آرمز» بر علیه دولت «آرینز» رهبری می شد، به موفقیت رسید. کودتا به پیروزی رسید چون که مردم «گواتمالا» از نظر سطح بلوغ سیاسی در حد مردم کوبای امروز نبودند. درست، در یک روز خوب و زیبا، به مانند سایر روزها، من به یک تبعید نخواستنه رفتم یا سرانجام از گواتمالانی که دیگر وطن من نبود فرار کردم.

سپس من به یک نتیجه ی اساسی پی بردم که برای آن که یک نفر پزشک، انقلابی باشد و یا به طور کلی یک انقلابی وجود داشته باشد، باید در وهله ی نخست انقلاب به وقوع به پیوندد. تلاش تجربیدی افراد با وجود خلوص نیت و اعتقادشان بی فایده است. حتی اگر آنان به خواهند به تنهایی زندگی خویش را فدای ایده های اصیل خود به نمایند، باز هم بی ثمر خواهد

بود. در چنین شرایطی در کشورهای پیرامونی قاره ی آمریکا، نبرد [تجربیدی] بر علیه دولت های ضد مردمی و شرایط اجتماعی حاکم بر آن، راه به جای نمی برد.

برای خلق یک انقلاب، چنان چه در کوبا به تحقق رسید، نیاز به بسیج کل مردم است. این مردم باید قادر باشند استفاده از اسلحه را فرا گرفته و انسجام و یگانگی را تمرین و عمل کنند. تنها از این طریق است که آن ها به ارزش اسلحه و همبستگی واقف خواهند شد.

اکنون ما به هسته ی مرکزی مساله ای که قبلاً هم با آن رو به رو بودیم، رسیدیم. امروزه، هر فردی حق دارد و حتی وظیفه دارد، مهم تر از هر چیزی، یک پزشک انقلابی باشد؛ فردی که دانش فنی خود را در خدمت به انقلاب و مردم به کار می گیرد. اما اکنون مجدداً سؤال قدیمی طرح می گردد: واقعاً چگونه می توان کار رفاه اجتماعی را انجام داد؟ چگونه انسان قادر است که کوشش های فردی را با وظایف اجتماعی درهم آمیزد؟

ما باید مجدداً به بازنگری زندگی خودمان به پردازیم؛ در پیش از انقلاب، به عنوان یک پزشک و در رابطه با بهداشت عمومی چه طور می اندیشیدیم و عمل می کردیم؟ ما باید این رویکرد را با اشتیاق و روش انتقادی عمیق انجام دهیم و سرانجام به نتایجی به رسیم که تقریباً تمام چیزهایی که در گذشته فکر و حس می کردیم به بایگانی سپرده و از این ره آورد یک نوع انسان طراز نوینی خلق گردد. اگر هر کدام از ما حداکثر تلاشش را در جهت کمال بخشیدن به انسان نوین به کار گیرد، بدون شک، خلق انسان نوین آسان تر خواهد بود؛ انسانی که نمونه ی کوبای نوین خواهد شد.

این موقعیت بسیار مناسبی است تا برای شما که هم اکنون این جا حاضر شدید، بار دیگر بر اهمیت این مسأله تأکید کنم که انسان طراز نوین که در حال خلق شدن است را نمی توان به طور کامل در پایتخت پیدا کرد، بلکه آن ها را باید در گوشه و کنار کوبا جستجو نمود.

شاید از آن هایی که در بین شما در ۲۶ جولای به «سیراماسترا» رفتند دو چیز کاملاً ناشناخته را دیده باشند. نخست، ارتشی با بیل و کلنگ ها؛ ارتشی که بزرگ ترین افتخارش این است که با بیل و کلنگ شان در رژه فستیوال میهنی «اورینته» شرکت کنند؛ و دوم ارتشی که از رفقای نظامی آنان تشکیل شده که در دستانشان تفنگ قرار دارد. اما شما باید یک چیز بسیار مهم تر از این ها را در آن جا دیده باشید. شما باید بچه هایی را دیده باشید که از نظر وضعیت فیزیکی، هشت یا نه ساله به نظر می رسند، در حالی که تقریباً تمامی آن ها سیزده یا چهارده سال دارند. آن ها کودکان اصلی «سیراماسترا» هستند. آن ها محصولات گرسنگی و تهی دستی هستند. آن ها همه گی مخلوقات سو تغذیه و کم غذایی هستند.

در این کوبای کوچک، با چهار یا پنج ایستگاه تلویزیونی و صداها ایستگاه رادیونی، با تمام علوم مدرن و پیش رفته، زمانی که کودکان «سیراماسترا» به مدرسه رسیدند و برای اولین بار لامپ چراغ را در شب مشاهده کردند، از خوش حالی فریاد می زدند که ستارگان، آن شب خیلی پایین آمده بودند. از بین این بچه ها که تعدادی از آن ها را حتماً شما دیده اید، عده ای شروع به یادگیری مهارت های مختلف از خواندن تا حرفه های مختلف در مدارس اشتراکی نموده اند. آن ها حتی مبادرت به یادگیری علم سخت و مشکل انقلابی گری نموده اند. این ها انسان های

نوینی هستند که در کوبا متولد می شوند. آن ها در مناطق مهجور و دور افتاده ی «سیراماسترا» و هم چنین در مزارع اشتراکی و مراکز کارگری به دنیا آمده اند.

تمام این مسائلی که طرح کردم، به موضوع صحبت امروز ما مرتبط است، یعنی درهم آمیختگی و ادغام پزشکان و کارگران بهداشتی در جنبش انقلابی. وظایف طب اجتماعی که بخشی از آن در کوبا به نمایش گذاشته شده، عبارتند از: تربیت و غذا دادن به جوان تر ها، تربیت کردن ارتش و تقسیم زمین های که فاقد مالک است بین کشاورزانی که هر روز، روی آن ها کار می کردند، بدون این که هیچ منفعتی دریافت کنند.

مبارزه با امراض و بیماریها به عنوان یک اصل باید براساس بدنی مقاوم و قوی و نه صرفاً هنرنمایی یک پزشک بر ارگانیکسی ضعیف صورت بگیرد. این مساله تنها از طریق تامین شرایط لازم در جهت پرورش بدنی سالم و قوی برای تمام اعضای تشکیل دهنده ی جامعه ی اشتراکی امکان پذیر است. بنابر این علم پزشکی به علمی تبدیل خواهد شد که در جهت پیش گیری امراض و بیماری به کار خواهد رفت و هم چنین مردم را راهنمایی می کند تا وظایف بهداشت فردی خود را انجام دهند. در چنین حالتی علم پزشکی باید تنها در مواقع بسیار ضروری نظیر عمل جراحی یا چیزهای دیگری که خارج از مهارت ها و توانایی انسان جامعه ی نوین است، به کار گرفته شود.

وظیفه ای که امروز به وزارت بهداشت و سازمان های مربوطه سپرده شده، عبارتند از:

تأمین بهداشت عمومی برای بخش وسیع تری از مردم، بنیان نهادن یک برنامه پیش گیری درمانی، و راهنمایی و هدایت مردم به انجام امور عملی بهداشتی.

اما برای انجام این وظایف سازمانی و انقلابی، اساساً این افراد هستند که مورد نیاز می باشند. انقلاب برخلاف نظر عده ای، جامعه و ابتکارات اجتماعی را هم گون نمی کند، بلکه برعکس استعدادهای فردی انسان ها را آزاد می سازد. چیزی که انقلاب انجام می دهد جهت دادن به استعدادهاست. و هم اکنون وظیفه ی ما این است که استعداد و توانایی های خلاق علوم پزشکی را در جهت وظایف طب اجتماعی کاتالیزه کنیم.

ما در انتهای قرن حاضر نه تنها در کوبا بلکه در سایر نقاط دنیا نیز به سر می بریم. مهم نیست که عده ای [از حامیان سرمایه] به چه امیدوارند و در مخالفت با ما چه می گویند. شکل سرمایه داری که ما می شناسیم و در آن رشد کرده ایم و در زیر حاکمیتش رنج کشیدیم، در تمام جهان شکست خواهد خورد. تمام انحصارت نابود خواهند شد؛ علوم اشتراکی روز به روز به موفقیت های نوین و مهمی دست خواهد یافت. در قاره ی آمریکا، ما وظیفه ی پُر افتخار پیشگامی جنبش رهانی بخش را که مدت ها پیش در کشورهای آفریقایی و آسیایی آغاز شد، برعهده داریم. از نمونه های بارز این پیشگامی در جنبش آزادی بخش، می توان به مطالبات تغییر بنیادین اجتماعی، هم سطح با تغییر ساختمان ذهنی مردم اشاره کرد.

فردگرایی، باید در شکل عملکرد فردی هر شخصی، از قلمروی اجتماعی ی کوبا محو گردد. در آینده ی کوبا، فردگرایی باید در راستای پشتیبانی از تمام افراد جامعه و در جهت منافع قطعی و غیرمشروط

جامعه ی اشتراکی در آید. چیزهایی که امروز شما از صحبت های من درک می کنید که موجبات تأمل شما را در گذشته، حال و آینده سبب می شود، کافی نیست. برای این که روش فکر کردن خود را تغییر دهیم، ضرورت دارد که خود را در مجاورت تغییر درونی عمیق قرار داده و در آن زمان است که -مخصوصاً در اجرای وظایف و التزامات خودمان به جامعه- می توانیم شاهد تغییرات عمیق خارجی باشیم.

تغییر و تحولات خارجی به طور روزانه در کوبا در حال وقوع است. یکی از راه های شناخت انقلاب و آگاه شدن از انرژی بلقوه ی مردم، این است که به تمام کوبا مسافرت کرده و شاهد مراکز کارگری و اشتراکی یی بود که در حال شکل گیری هستند. اما تنها مسافرت به همه کوبا و آشنایی با مردمی که در مراکز کارگری و اشتراکی کار می کنند برای رسیدن به مرکز طب انقلابی کافی نیست، بلکه باید به جستجوی بیماری های که مردم حامل آن هستند، چیزی که از آن رنج می برند، چیزی که به عنوان شوربختی مزمن برای سالیان سال با آن دست و پنجه نرم می کردند و چیزی که از قرن ها سرکوبی و فرمان برداری مطلق به آن ها ارث رسیده، پرداخت. پزشکان و کارگران پزشکی باید به مرکز کار جدیدشان یعنی بین مردم و در بین مراکز اشتراکی بروند.

مهم نیست چه اتفاقی در جهان بیافتد، همیشه پزشک به بیمارش نزدیک است و از ژرفای روح بیمار خود آگاهی دارد. چون پزشک کسی است که با دردها مبارزه کرده و آن ها را تسکین می دهد. او کار بسیار پُرارزش و پُرمسئولیتی را در جامعه برعهده دارد.

چندین ماه پیش در «هاوانا»، یک گروه از پزشکانی که جدیداً فارغ التحصیل شده بودند از رفتن به مناطق روستایی سر باز زدند و خواستار پاداش شدند. وقوع این حادثه سبب شد که خاطرات گذشته ام را در رابطه با این که چه کسی بودم و چگونه فکر می کردم را مرور کنم. از نقطه و نظر گذشته، حداقل رفتار آنان برای من بسیار منطقی به نظر می رسید. داستان من به مانند سرگذشت گلا دیاتورهای عصیان گری بود که می خواستند از آینده و شرایط بهتری اطمینان حاصل کرده و خود را به تنهایی در خدمت مردم قرار دهند.

اما اگر به جای این پزشکان که خانواده های آن ها عموماً قادر به پرداخت هزینه ی تحصیل آنان بودند، تعدادی از افراد کم بضاعت، تحصیل خودشان را به پایان می رساندند، چه اتفاقی می افتد؟ یا چه اتفاقی می افتد که اگر به طور معجزه آسا، دویست یا سیصد نفر از دهقانان از این دانشگاه فارغ التحصیل می شدند؟

مسلماً آن ها فوراً و با اشتیاق وافر به کمک برادران خود می شتافتند. آن ها درخواست سخت ترین کارها و مسئولیت ها را می کردند تا نشان دهند که سالیانی که جهت تحصیل صرف کرده اند بیهوده نبوده است. اگر در شش یا هفت سال آینده، دانشجویان فارغ التحصیل از بین کارگران و دهقانان در تمام رشته ها باشند، می دانید چه اتفاقی خواهد افتاد؟

اما ما نمی توانیم به آینده با یک دیدگاه قضا و قدری بنگریم و انسان ها را به فرزندان طبقه ی کارگر و دهقانان از طرفی، و ضدانقلاب از طرف دیگر تقسیم کنیم؛ چرا که این ساده کردن موضوع و بیش از همه مطابق با

واقعیت نیست. هیچ چیزی نمی تواند یک انسان شریف را بیشتر از زندگی کردن در انقلاب تربیت و آموزش دهد.

هیچ یک از ما، هیچ کدام از اولین گروهی که به «گرانما» رسیدند و در «سیراماسترا» موضع گرفتند و آموختند که به کارگران و دهقانان احترام گذاشته و با آن ها زندگی کنند از پیشینه ی دهقانی یا کارگری نمی آمدند. طبیعتاً عده ای از ما، در ایام کودکی کار کرده بودند ولی چیزی که گرسنگی مطلق نام دارد را، هیچ یک از ما تجربه نکرده بود. اما در مدت دو سال طولانی در «سیراماسترا»، ما با گرسنگی آشنا شده و خیلی چیزها برای ما روشن شد.

در ابتدا، اگر هر کسی به املاک زمین داران و دهقانان ثروتمند دست درازی می کرد، مورد تنبیه ما قرار می گرفت. اما ما در یک روز، ده هزار رأس گاو را به «سیراماسترا» آوردیم و به دهقانان گفتیم: بخورید. و دهقانان بعد از سالیان سال، برای اولین بار گوشت خوردند. احترامی را که ما برای حق مقدس مالک بر آن ده هزار رأس گاو داشتیم با وارد شدن در نبرد مسلحانه از دست رفت و همه گی ما به این مسأله به خوبی پی بردیم که حق زندگی یک نفر انسان، میلیون ها برابر پُربهاتر از همه ی دارائی های ثروتمندان ترین افراد روی زمین است. ما این مسأله را با وجود این که نه از طبقه ی کارگر و نه از طبقه ی دهقانان بودیم درک کردیم. و آیا ما که افراد منتخب [انقلابی] بودیم نباید آن چه را که بقیه ی مردم کوبا نمی توانستند آن را بیاموزند به آن ها بیاموزانیم؟ بلی، مردم کوبا می توانند بیاموزند، به علاوه، انقلاب امروز خواستار آن است که آنان بیاموزند. انقلاب هم چنین خواستار آن است که مردم به این مسأله پی به

برند که خدمت به همسایه به مراتب مهم تر از [هر] پاداشی است. باید درک کنند که قدردانی و سپاس گذاری یک ملت به مراتب پُر دوام تر و تعیین کننده تر از تمام طلاهای است که یک نفر می اندوزد. هر پزشکی، در طول فعالیت حرفه ای خود، می تواند و باید به جمع آوری گران بهاترین گنج یعنی قدردانی و سپاس گزاری مردم مبادرت کند. از این رو، ما باید شروع به محور کردن افکار کهنه خود نموده و به مردم نزدیک و نزدیک تر شویم. رویکرد ما به مردم نباید به مانند گذشته باشد.

همه ی شما خواهید گفت: "خیر، من مردم را دوست دارم. من کارگران و دهقانان را دوست دارم و در روزهای شنبه به این جا و آن جا می روم تا آن ها را به بینم". بدون شک هر کسی از شما این کار را انجام داده است. اما ما قبلاً این کار را به مقاصد خیرخواهانه انجام می دادیم ولی چیزی که امروز ما باید به آن عمل کنیم، تمرین «همبستگی» است. ما نباید به نزد مردم رفته و به گویم: " ما این جا هستیم و آمده ایم تا کاری برای شما انجام دهیم، به شما علوم بیاموزیم، تا اشتباهات و فقدان فرهنگتان را به رُختان به کشیم". بلکه در عوض ما باید با ذهنی جستجوگر و روحی فروتن به نزد [توده] رفته و از منبع عظیم خرد یعنی «مردم»، بیاموزیم. پس از آن است که تشخیص خواهیم داد که تا چه اندازه ای نظراتمان نادرست بوده و این نظرات نادرست چطور به شکل خودکار به بخشی از سیستم فکری ما مبدل شده است. غالب اوقات، ما نیاز داریم تا افکارمان را نه تنها در مورد مفاهیم کلی، اجتماعی و فلسفی، بلکه همین طور در مورد نظریات پزشکی نیز تغییر دهیم.

ما در خواهیم یافت که بیماری ها دیگر نیازی ندارند به مانند همیشه در بیمارستان های بزرگ شهر معالجه گردند. مشاهده خواهیم کرد که پزشک باید کشاورز نیز باشد تا مواد غذایی جدیدی به وجود آورد و با سرمشق قراردادن خودش، تمایلاتی برانگیزد تا این مواد غذایی جدید به مصرف رسد و در سازمان تغذیه ی کوبا، تنوع و دگرگونی غذایی رخ دهد. سپس در خواهیم یافت که چگونه و تحت چه شرایطی باید آموزگاران رفتار کنیم.

هم چنین ضرورت دارد که «سیاست مدار» نیز باشیم و صرفاً به سوی مردم نشتابیم تا حکمت و فرزانی خود را به رخ آن ها به کشیم. بلکه باید به مابین مردم به رویم و به آن ها نشان دهیم که ما از آن ها خواهیم آموخت، که قادریم به هم راه آنان، آزمون بزرگ پایه ریزی ساختمان کوبای نوین را به فرجام به رسانیم.

گام های عملی بسیاری در این رابطه برداشته شده است. در فاصله ی بین اول ژانویه ۱۹۵۹ و حال حاضر، مدت زمانی وجود دارد که نمی توان آن را با هیچ گونه مفاهیم قراردادی اندازه گرفت. اکثریت مردم کوبا دریافته اند نه یک دیکتاتور بلکه یک سیستم سقوط کرده است و این حقیقتی است که مردم باید بیاموزند که بر روی ویرانه های سیستم گذشته باید نظام جدیدی را برپا کنند که خوشبختی مطلق را برای آن ها به ارمغان آورد.

به خاطر دارم که در اوایل سال گذشته رفیقمان «نیکولاس گیلن» از آرژانتین به کوبا آمده بود. اگر چه امروز اشعارش به یکی و دو زبان دیگر ترجمه شده و هر روز بر خوانندگان آثار او افزوده می شود ولی او مثل امروز شاعر و نویسنده ی بزرگی بود. در آن زمان، بسیار برای

«گیلن» سخت بود تا اشعار مردمی اش را در کوبا به خواند، چرا که مورد پیش داوری قرار می گرفت. هیچ کسی تصور نمی کرد که او استعداد خارق العاده ی شاعریش را سالیان سال در خدمت آن چه که به آن اعتقاد داشت، بدون پاداش در خدمت مردم قرار دهد. در گذشته، مردم او و اشعارش را به عنوان افتحار و شکوه کوبا نمی دانستند بلکه او را نماینده ی یک حزب سیاسی تلقی می کردند که این طور نبود. اکنون تمام آن چیزها فراموش شده است و ما یاد گرفته ایم که نباید به خاطر عقاید متفاوت درباره ی چگونگی ساختمان درونی کشورمان، مادامی که دشمن مشترک داریم، در بین ما تفرقه به وجود آید. آن چه باید آشکار شود این است که دریابیم که آیا دشمن مشترکی داریم یا نه؟ آیا ما واقعاً کوشش می کنیم تا به هدف مشترکمان نائل شویم یا نه؟ کسی پشت سرش را نگاه نمی کند که به بیند صحبت های ما استراق سمع می شود یا نه؛ اگر کسی نیست، باید نظرمات را به روشنی به دهیم که حکومت انحصارطلب ایالات متحده آمریکا دشمن ما و دشمن اصلی تمام آمریکاست.

آیا ما کوشش می کنیم که ملتی آزاد در میان ملل آزاد دیگر باشیم، بدون آن که وابستگی و تعلق به هیچ یک از بلوک داشته باشیم؟ آیا می توانیم بدون مشورت با یکی از سفارت خانه های قدرت های بزرگ، هر گونه اقدام خارجی و داخلی را انجام دهیم؟ اگر برای توزیع ثروت آن هائی که بیش از اندازه دارند در بین کسانی که هیچ ندارند برنامه ریزی می کنیم، اگر کار خلاقانه را سرچشمه و منبع پُرتوان رضایت خاطر روزانه خویش قرار می دهیم، در این صورت اهدافی داریم که برای تحقق بخشیدن به آن ها کار کنیم و هر کسی که چنین هدف هایی را داراست، دوست ماست. اما در تحقق

این اهداف، وابستگی افراد به سازمان ها و افکار مختلف، جز فرعیات محسوب می شود.

در زمان خطرات بزرگ، در بحران های سخت و نابه هنگام، فقط دشمنان بزرگ و اهداف بزرگ باید به حساب آیند. اگر روی این مسأله با هم توافق داریم، اگر ما همه گی می دانیم در حال حاضر به کجا می رویم، باید شروع به کار [مشترک] کنیم.

همان طور که پیشتر به شما گفتم برای این که یک انقلابی باشید در مرحله ی اول باید انقلاب وجود داشته باشد. ما این انقلاب را تجربه کردیم. سپس، شما باید مردمی را که می خواهید با آن ها کار کنید را به شناسید. فکر می کنم ما هنوز به طور کامل به این مسأله آشنا نشدیم و باید روی این مسأله هنوز کار کنیم. از من سؤال می کنید که چه وسائلی برای شناختن مردم وجود دارد. مگر به جز این است که باید با آن ها کار کنیم و در مزارع اشتراکی آن ها زندگی کنیم. هر کسی نمی تواند این کار را انجام دهد. بسیاری از مناطق محروم وجود دارند که حضور کارگران پزشک در آن ها بسیار مهم است. من می گویم که میلشای انقلابی یکی از بزرگ ترین ابزار برای همبستگی مردم کوبا می باشد. هم اکنون میلشای، وظیفه ی نوینی را به پزشکان داده اند و آن ها را برای چیزی که در گذشته بسیار نزدیک، یک حقیقت غم انگیز و مهلک برای کوبا محسوب می شد، آماده می کنند. حقیقتی که در آن زمان نشان می داد که ما قربانی یک حمله ی نظامی بزرگ و گسترده می شویم.

من باید هشدار به دهم که پزشکانی که به عنوان یک انقلابی یا سرباز انجام وظیفه می کنند باید همیشه پزشک باقی بمانند. شما نباید مرتکب

اشتباه مشابهی شوید که ما در «سیرا ماسترا» مرتکب شدیم. ممکن است آن کاری که ما در «سیراماسترا» انجام دادیم یک اشتباه نبود، چرا که به نظر می‌رسید که همه ی رفقای امدادگر در آن مقطع زمانی، باقی ماندن در کنار زخمی‌ها یا افراد مریض را امر پست و پیش پا افتاده ای می‌شمردند و هر یک از آن‌ها در جستجوی راه‌های ممکن برای گرفتن اسلحه و شتافتن به خط مقدم برای اثبات روحیه ی جنگنده ی خود بودند.

هم اکنون، وضعیت متفاوت است و ارتش نوین که برای دفاع از کشور شکل خواهد گرفت باید ارتشی باشد که از تاکتیک‌های متفاوتی بهره‌برده بگیرد. پزشکان اهمیت و آفری در پی ریزی ارتش نوین دارند. ما باید حرفه خود را به عنوان یک پزشک ادامه دهیم چرا که این شغل یکی از زیباترین و ظایف و یکی از مهم‌ترین چیزهای است که در جنگ حائز اهمیت است. نه تنها پزشکان بلکه پرستاران، متخصصین آزمایشگاهی، همه آن‌ها که خودشان را وقف این حرفه انسانی نموده‌اند، دارای اهمیت زیادی هستند.

اگر چه ما از خطر نهفته آگاهیم و خود را برای دفاع در مقابل یورش و تهاجمات احتمالی آماده می‌کنیم که هنوز اتمسفر آن موجود است، اما ما باید فکر کردن در مورد آن را متوقف کنیم. اگر آمادگی برای جنگ در مرکز اهمیت قرار گیرد، ما نخواهیم توانست خودمان را وقف کارهای خلاق نمایم. تمام کارها و تمام سرمایه‌ای که در جهت آمادگی نظامی مصرف می‌شود، تلف خواهد شد. شوربختانه، ما باید این کارها را انجام دهیم، چرا که دیگران نیز مشغول آماده کردن خودشان برای جنگ با ما هستند. اما من باید به این حقیقت اقرار کنم که -و این را با صداقت کامل می‌گویم، به

شرافت یک سرباز - پول هایی که از بانک مرکزی برای خرید اسلحه هزینه می شود من را بسیار غمگین می کند.

با این وجود، میلیشا دارای یک وظیفه ی مهم در زمان های صلح هستند؛ آن ها باید در مراکز پُرجمعیت به ابزاری مبدل شوند که مردم را متحد سازند. یک همبستگی حداکثری باید به آزمون گذاشته شود، چنان چه به من گفته شده این مسأله در میلیشای پزشک به تمرین گذاشته شده است. در زمان خطر، میلیشا باید فوراً به حل مشکلات مردم فقیر کوبا به پردازند. لیکن به میلیشا که متشکل از همه ی طبقات اجتماعی کوبا هستند فرصت داده می شود که به [ارتش] میلیشا به پیوندند و با هم زندگی برابر را تجربه کنند.

اگر کارگران پزشکی - به من اجازه دهید که این لقب را که مدتی پیش فراموشش کرده بودم یک بار دیگر استفاده کنم - موفق به شوند، اگر ما این سلاح جدید اتحاد و همبستگی را به کار به گیریم، اگر ما اهداف خودمان را به شناسیم، اگر دشمنان خودمان را به شناسیم و به دانیم که چه جهتی را باید به رویم، سپس تنها چیزی که برای ما باقی می ماند این است که به دانیم تنها بخشی از راه باقی مانده که باید روزانه طی شود. آن بخش [از راه] را هیچ کسی نمی تواند به ما نشان دهد؛ آن بخش یک سفر اختصاصی برای هر فردی است. آن چیزی است که ما هر روز انجام می دهیم، چیزی که هر فردی از تجربیات شخصی خود گردآوری می کند، و چیزی که هر فردی با اشتغال به حرفه اش به عرصه ی ظهور می رساند؛ یعنی وقف و اختصاص دادن خودیت خود در جهت رفاه و سعادت انسان.

هم اکنون که ما تمام عناصر را برای قدم نهادن به سوی آینده داریم، اجازه دهید توصیه‌ی «خوزه مارتی» را به خاطر آوریم، اگر چه در حال حاضر خود من آن را نادیده می‌گیرم ولی باید پیوسته آن را به کار گیریم: "بهترین طریق گفتار، عمل است". اجازه دهید به سوی آینده‌ی کوبا گام برداریم.

ارنستو چه گوارا

منبع: نشریه‌ی میلیتانت شماره ۴

ترجمه: رادمان روئین تن

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب‌خانه: <http://www.nashr.eu>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۶